شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

۴شنبه

سال پانزدهم
۸ شهریور ۱۴۰۲
۱۳ صفر ۱۴۴۵
شماره ۴۰۲۵

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹



دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۴۸٪ ↓۱۷° ↑۳۱°

صبح ۲۵ | ظهر ۳۰ | عصر ۲۶ | شب ۲۲

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۳۲:۱۵ | نیمه شب شرعی ۲۲:۴۷:۵۷
غروب آفتاب ۱۸:۰۳:۰۸ | اذان صبح فردا ۰۳:۳۳:۴۸
اذان مغرب ۱۸:۲۱:۵۰ | طلوع آفتاب فردا ۰۵:۰۲:۰۸

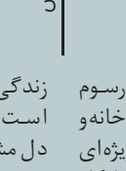
حدیث گرافی



طرح: جلال حاجی زاده

روایت رضوی

قاب های فراموش شده



ملیحه جهانبخش
روزنامه نگار

به عکس های قدیمی که نگاه می کنی همان ها که نوستالژی شده اند و هر بار که تماشایشان می کنی گوشه و کنارش بهانه های دلتنگی زیادی هست، حس های نابی در وجودت زنده می شود که خیلی هایش انگار دیگر دست نیافتنی شده اند. عکس های خانوادگی را می بینی، دور همان سفره های قدیمی که از آن سر خانه تا این سر انداخته می شد و آداب و رسوم خاصی برای نشستن اهل و عیال خانه و مهمان ها بود. پدرها همیشه جایگاه ویژه ای داشتند آن زمان ها. هم پدر شان جایگاه ویژه خودش را داشت و هم مادر منزلت و احترامی ستودنی در میان جمع و خانواده. صدرنشین مجلس بودند و همه چیز آداب و رسوم خودش را داشت. محال بود وارد خانه شوند و فرزندان مقابل آن ها بلند نشوند. هنوز پدر سر سفره نیامده باشد و کسی دست به غذا ببرد. مادر تذکری بدهد و بچه ها به احترامش عمل نکنند. بعضی ها می گویند مردسالاری! اما آن زمان ها هر چه بود نسل به نسل گاه در قالب نصیحت و اندرز، گاه در قالب حکایت و روایت در کتاب ها و شعرها و گاه صحبت های درگوشی مادربزرگ ها و پدربزرگ ها با نوه ها، توجه ویژه به جایگاه بزرگان خانواده بود. مسئله ای که این روزها در جامعه ما رو به فراموشی است. فضای مجازی را که نگاه می کنی پر از شوخی های نامتعارف در چهارچوب خانواده است. برای چند لایک و فالور! زندگی های برخی مان روزمرگی هایی است که پدرها و مادرها آرام آرام در دل مشغولی ها و گرفتاری ها فراموش می شوند و وقتی به خودمان می آییم که در قاب کوچکی بر دیوارها نقش بسته اند. امام رضا(ع) به ویژه درباره جایگاه پدرها در خانواده می فرمایند: «عَلَیْکَ بِطاعَةِ الأَبِ وَبِرِّهِ وَالتَّواضُعِ وَالخُضُوعِ وَالأَعْظامِ وَالأَکْرامِ لَهُ وَخَفْضِ الصَّوْتِ بِحَضْرَتِهِ، بر تو باد که از پدر، فرمانبرداری کنی، به او نیکی کنی، در برابرش فروتنی و کرنش و بزرگداشت و احترام داشته باشی و صدایت را در حضور او پایین بیاوری.» (فقه الرضا علیه السلام، ص ۳۳۴.)

اول شخص

مبارز باهنر

یادی از شهید محمدجواد باهنر که در هشتم شهریور سال ۱۳۶۰ به دست عوامل گروهک تروریستی منافقین به شهادت رسید



نویسنده
آزاده چشمه سنگی

سال ۱۳۳۲ محمدجواد باهنر یک طلبه کرمانی بیست ساله بود که زندگی‌اش را در کیف کوچکی خلاصه کرد و برای ادامه تحصیلات حوزوی راهی قم شد تا در آنجا از محضر استادانی چون آیت‌ا... بروجردی و حضرت امام(ره) کسب فیض کند. تحصیلات دبیرستانی‌اش را نیز به موازات دروس حوزوی تکمیل کرد و پس از آن به دانشکده الهیات دانشگاه تهران راه یافت. پس از آن، کارشناسی ارشد خود را در رشته علوم تربیتی اخذ کرد و از همان دانشگاه با مدرک دکتری فارغ‌التحصیل شد. به رسم مبارزات مردمی در اواخر دهه ۳۰، اغلب طلاب در موقعیت‌های گوناگون، از هر منبری برای آگاه‌سازی و بیان اعتراضات خود علیه رژیم ستم‌شاهی بهره می‌بردند.

در این بین، سخنرانی‌های شدیداللحن باهنر علیه حکومت پهلوی که به تازگی رسمیت دولت رژیم غاصب صهیونیستی را پذیرفته بود، به مذاق شهربانی خوش نیامد و به این ترتیب برای نخستین بار از سوی ساواک دستگیر شد و به زندان افتاد.

پنج سال بعد در سال ۱۳۴۲، برای دومین بار به خاطر سخنرانی در سالگرد حادثه فیضیه، به زندان‌های حکومت افتاد و پس از آن شش مرتبه دیگر با عناوین مختلف دستگیر و تا سال ۱۳۵۰ ممنوع از سخنرانی شد. محرومیت از منابر، تنها شکل اعتراضات او را عوض کرد و راه مبارزه را به مسیر اقدامات فرهنگی و تربیتی تغییر داد. به طوری که در این ایام با تألیف و تدریس کتب مدارس و دانشگاه و برگزاری جلسات با معلمان و استادان، افکار و رهنمودهای امام(ره) را به سرشاخه‌های تربیتی جامعه یعنی مدرسان، انتقال می‌داد و جامعه را برای پیروزی انقلاب اسلامی آماده می‌کرد.

در این مدت با تأسیس دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، تأسیس مدرسه راهنمایی مفید، تأسیس کانون توحید و تأسیس مکتب امیرالمومنین(ع) گام‌های مؤثری در جهت تجلی آرمان‌های انقلاب اسلامی برداشت و یک ماه پیش از پیروزی انقلاب اسلامی با فرمان امام(ره) به هسته مرکزی شورای انقلاب پیوست و شانه به شانه سایر اعضای شورا از جمله آیت‌ا.. رفسنجانی، دکتر بهشتی، آیت‌ا... مطهری و عبدالکریم موسوی مشغول به خدمت شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز با مسئولیت نهضت سوادآموزی، نمایندگی مردم کرمان در مجلس خبرگان و نمایندگی مردم تهران در مجلس شورای اسلامی به یکی از مؤثرترین چهره‌های انقلابی در پیشبرد و توسعه جمهوری اسلامی تبدیل شد.

او سپس با شهادت دکتر بهشتی، دبیر کل حزب جمهوری اسلامی شد.

در ایامی که مسئولیت دبیرکل حزب جمهوری اسلامی را نیز برعهده داشت، از سوی مجلس برای عنوان نخست‌وزیری رأی اعتماد گرفت، اما مجال خدمت او در این منصب همچون یار صدیق و وفادارش شهید رجایی اندک بود، زیرا در هشتم شهریور سال ۶۰، از سوی مهره نفوذی مسعود رجوی در دفتر نخست‌وزیری با نام مسعود کشمیری با انتقال چمدان حاوی بمب در اتاق جلسه و انفجار آن، به شهادت رسید و برخلاف عامل ترور که متواری شد و سرنوشت نامعلومی یافت، به عنوان چهره‌ای محبوب، مردمی و مؤمن در تاریخ انقلاب اسلامی ایران ماندگار شد.

تألیفات شهید باهنر پیش از انقلاب اسلامی

- یک دوره «تعلیمات دینی» برای سال‌های دوم و سوم و چهارم و پنجم ابتدایی؛
- یک دوره «تعلیمات دینی» برای سال‌های اول و دوم و سوم راهنمایی؛
- یک دوره «تعلیمات دینی» برای سال‌های اول تا چهارم دبیرستان؛
- کتاب آموزشی «فلسفه دین» برای دانش‌آموزان سال چهارم دبیرستان
- شناخت اسلام، مجموعه‌ای از کتاب‌های «تعلیمات دینی» دبیرستانی
- یک دوره درس «قرآن» برای سال‌های اول و دوم و سوم راهنمایی
- «تربیت و تعلیم دینی و روش تدریس قرآن و مسائل دینی» برای سال اول دانشسرای مقدماتی
- «تعلیمات دینی و روش تدریس آن» برای دانشکده مکاتبه‌ای
- «خداشناسی» با همکاری علی گلزاده غفوری و سیدرضا برقعی

مسئولیت های شهید باهنر پس از انقلاب اسلامی

- عضو گروه مأمور بازگشایی مدارس و تطبیق وضع آموزش و پرورش با مقتضیات پیروزی انقلاب اسلامی
- همکاری با دکتر بهشتی و دیگر روحانیون مبارز در تأسیس حزب جمهوری اسلامی
- دبیر کلی حزب جمهوری اسلامی پس از شهادت آیت‌ا... بهشتی
- عضو ستاد انقلاب فرهنگی
- نماینده مردم کرمان در مجلس خبرگان قانون اساسی
- مشارکت در تشکیل نهضت سوادآموزی
- مشارکت در بنیان‌گذاری فعالیت‌های موسوم به «امور تربیتی» (با همکاری شهید رجایی)
- نماینده مردم تهران در اولین دوره مجلس شورای اسلامی
- وزیر آموزش‌وپرورش در کابینه محمدعلی رجایی
- نخست‌وزیری در دولت محمدعلی رجایی

آهوی ضامن دار

در سفر اربعین دلتنگ امام رضا(ع) می شوی



شاعر و نویسنده
حامد عسکری

می‌گویند اربعین را باید امام رضا(ع) بدهد و من که ۱۰ روز پیش مشهد بودم این را با یقین خدمتتان عرض می‌کنم. من امسال تقریبا هیچ امیدی به سفر اربعین نداشتم و در زیارت آخر سلطان طوس وقتی دست بر سینه گذاشتیم که خداحافظی کنیم مثل پسربچه‌هایی که برای مامانشان چشم و ابرو می‌آیند که مثلا رضایت‌نامه اردویشان را امضا کند زدم روی شانه محمدنیکان، پسرم و با حرکت لب‌ها دو را نشان دادم و گفتم اربعین. تیز بود و گرفت و دوباره تا شد و گفت: لطفا منو بابام رو اربعین بفرستین. حالا من اینجایم. توی هواپیمای ایران‌ایر و محمدنیکان روی پایم دارد خروپف می‌کند و یک دستم توی موهایش است و با دست دیگر دارم این ستون را می‌نویسم و امان از بی‌خوابی. ساعت چهارونیم صبح است، پلک‌هایم هزار کیلوست، بی‌خوابی کلافه‌ام کرده است. ولی چاره‌ای نیست. قول دادم به خانم زردکانلو مسئول محترم صفحه، راستش با یک معذرت‌خواهی ساده می‌شد بگویم وقت نمی‌کنم و ایشان هم یقینا می‌پذیرفت، اما وقتی پیام دادند لطفا مطلب آهوی ضامن‌دار (امام‌رضایی) باشد، دلم نیامد. این خودش هم برکتی دارد. راستش به‌رغم این حجم از خستگی. نامردی بود برای آقایی که مهربان عالم است و این سفر را مدیون اویم چند خطی ننویسم، غرض اینکه توی سفر اربعین بی‌حدوحساب دلتنگ امام رضا(ع) می شوی، اربعین سفر شلوغ و پرهیاهویی است و تو نه اینکه خسته شوی نه، ولی یکهو دلت می‌کشد به آرامش و خنکای آن گنبد و بارگاه، به بازی و دویدن و آب‌بازی بچه‌ها توی آن صحن‌های معطر و تمیز. گفتم بچه‌ها یاد یک شعری افتاده‌ام که قرار بود در یک مجموعه شعر کودکانه امام رضایی کار شود و متأسفانه ابتر ماند و کار نشد، بد ندیدم یادداشتم را با همین شعر تمام کنم و لذت مشهد رفتن‌های کودکی‌مان زیر زبانمان لعاب بیندازد و کیفور شویم از آن همه شکوه و سادگی هوش‌ربا:

یک روز مادر من آرام بر لب حوض می‌شست روسری را
که دید کنج گلدان در زیر سایه بید جوجه کبوتری را
مادر که مهربان بود با جعبه کفش قرمز لانه برای او ساخت
آهسته با سرنگی آب و غذاش داد و یک حوله رویش انداخت
جوجه کبوتر من آرام جان گرفت و پرهاش بهترک شد
شب‌ها اتاق خوابم با بغبغوش پر از ، آوای نی لبک شد
رفتیم مشهد آن سال با کل خانواده با خاله‌ها و دایی
هرکس وظیفه‌ای داشت دایی خرید نان و خاله ملیحه چایی
بابا وحید نان را آن شب برای دیزی آرام‌ریز می‌کرد
جوجه کبوترم هم مسئول سفره بود و آن را تمیز می‌کرد
یک روز عصر خسته برگشتم از حرم وَ دیدم کبوترم نیست
یک‌ریز گریه کردم تا خواب رفتم از خواب جز این خاطرم نیست
دیدم کبوتر من تاجی قشنگ و زیبا روی سرش نشسته
بالای گنبدی سرخ جوجه کبوتر من با مادرش نشسته

چکامه

و تو آن سخاوتی که می‌توان، در پناه آن گریست...

زیستن در پناه سایه‌ات گریستن با تمامت یقین
کاش قلب‌ها با سلام خاک آشنا نبود
ساده بود و سبز بود مثل چشمه‌های روشن زلال
و خدای را بی‌دریغ می‌سرود
::
ای خیال اجتناب ناپذیر! از قبیله کدام سبز جامه‌ای
کافتاب زائر نگاه توست کهکشان برابر تو کوچک است
ای ستاره‌شکوهمند! با تو باید از بهار گفت
از پرنده از درخت و تو آن سخاوتی که می‌توان
در پناه آن گریست...
::
بی‌قراری کبوتران برای توست
ابرها به دست بوسی ستاره می‌روند
باغ‌ها به دست بوسی بهار
و نگاه من که برکه‌مکدری ست
دست بوس عشق توست
::
آستان تو سرسرای آشتی است
در مقابل تو می‌توان خلاصه شد
سبز شد شکوفه داد
::
در حریم عشق گام می‌زنیم
پر تپش‌تر از نسیم با اراده‌ای سترگ
غربت زمین غربت دل است
ای ستاره‌شکوهمند! با تو می‌توان به روشنی رسید

ایرج قنبری



عکس زائر

زیارت خانوادگی

خانواده پرجمعیت رئیسی عیدهای غدیر و پیش از اربعین با علی بن موسی(ع) وعده دارند. آن ها از روستای فخرآباد هرمزگان راهی مشهد می‌شوند تا سفر کربلایشان را از امام مهربانی‌ها بگیرند و دسته جمعی به زائران پیاده امام حسین(ع) بپیوندند.
بچه‌های خانواده عاشق دویدن توی صحن‌های مرمرند و زن‌هایشان به سبک خودشان برای حسین(ع) عزاداری می‌کنند.
مردهای خانواده حواسشان هست کسی از کاروان خانوادگی‌شان گم نشود.

عکس: احمد حسنی- شهرآرا